

چرا ملاها کمر به نابودی بهایان بسته‌اند؟



فاضل غیبی

چرا پس از چهار دهه بهائیان همچنان
آماج حملات وحشیانه حکومت اسلامی
هستند؟ آیا حکومتی که توانست به
آسانی گروه‌های بزرگ مخالف خود از
مجاهد و فدایی تا توده‌ای و ملی‌گرا
را در مقابل چشمان حیرت‌زد جهانیان
نابود کند، چرا نمی‌تواند بهائیان را
که در حاشیه جامعه از هرگونه کنشی ابا دارند، حذف



کند؟

البته باید پذیرفت که ملاها در پی حذف اقلیت بهائی
ناموفق نبوده‌اند، نخست آنکه توانستند با یورش بر
جان و مال آنان اکثریتشان را از کشور برانند.
واقعا نیز از کسی که کرامت انسانی او چنان

پایمال شود که سیاست رسمی او را «نجس» بدانند، نمی‌توان انتظار داشت که میهن خود را ترک نکند. دیگر آنکه ملایان کوشیدند با به حاشیه راندن بهائیان، رابطۀ آنان با جامعه را تا حدّ زیادی قطع کنند.

اگر تصور کنیم که در آستانۀ انقلاب اسلامی، در تهران چهار میلیونی، دستکم 200 هزار بهائی در کنار دیگر اقلیت‌های دینی زندگی می‌کردند، روشن می‌شود که رابطه و داد و ستد انسانی و فرهنگی چه ابعاد گسترده‌ای داشت و موفقیت حاکمان اسلامی در این بود که با حذف اقلیت‌های مذهبی از فضای اجتماعی ایران توانستند سخیف‌ترین تبلیغات بر علیه آنان را، در میان امتّ گسترش دهند، تا با حذف دگراندیشی در جامعۀ ایران هر نوع جایگزینی را برای تاریخ‌اندیشی خود از میان بردارند و بدین ترفند برای حکومت جرم و جنایت خود زمان بخرند. ملایان در مورد بهائیان از این هم فراتر رفته، با استفاده از تجربیات «حتیّه» و سؤاستفاده از سهل‌انگاری بهائیان، به شبیه‌سازی بهائیت با اسلام دست زدند و بهائیت را در نگاه اکثر ایرانیان به فرقه‌ای با اعتقادات و عبادات شبه‌اسلامی فروکاستند، تا بر زمینۀ نفرت فزاینده ایرانیان از اسلام، دگراندیشی بهائی را مخدوش نمایند

درحالی‌که روشن است هر گروهی چه مذهبی و چه غیرمذهبی بنا به هویتی مشخص شکل یافته و در تبلور اجتماعی دستکم برای حفظ هویت و بقای خود، از منافع و خواسته‌هایی برخوردار است. تفاوت مجامع دینی با احزاب سیاسی در این است که آنها (به استثنای اسلام که دینی سیاسی است) هویت خود را نه بر خواسته‌های سیاسی، بلکه بیشتر بر اشتراک آرزو و همبستگی فرهنگی استوار می‌کنند.

درست در راستای تحقق جدایی دین و دولت لازم است که جریان‌ات دینی ایرانی نیز به گفتگوی اجتماعی دامن زنند، تا به ایران‌دوستان کمک کنند خود را از سلطۀ یک بعدی ایدئولوژی چپ اسلامی برهانند. در اینجا با

نگاهی کوتاه به خواسته‌های اصلی اجتماعی و سیاسی بهائیان، گامی نخست در این راستا برداشته می‌شود.

رویدادهای سدّ گذشته به میهن‌دوستان ایرانی نشان داده است که صرفاً طرح خواسته‌ها و شعارهایی برای جلب افکار و یا نیل به اهداف تبلیغی، کمکی به بهبود اوضاع و پیشرفت جامعه نمی‌کند و پس از «تغییر رژیم»، بدون زیربنای اجتماعی آگاه و مسئولیت‌پذیر، دیری نخواهد پایید که خودکامگی به اشکال گوناگون بازتولید می‌گردد.

پیشنهاد‌های بهائیان برای بهبود اوضاع کشور در واقع همان موازین و آموزه‌هایی است که پیروان این نهضت دینی در یک قرن و نیم گذشته بدان باور داشته و با صمیمیت و استقامت برای تحقق آن در برابر سخت‌ترین حملات نیروهای واپسگرا پافشاری کرده‌اند و همین پافشاری علت اصلی فشارهای وارده بر آنان بوده است.

مهم‌ترین خواسته بهائیان بهبود سلامت اخلاقی جامعه است. زمین‌ این تحول نیز چنین فراهم می‌آید که عقاید و باورهای دینی امری خصوصی شناخته شوند و هم گروه‌های اجتماعی، از مذهبی تا سیاسی، بدون امتیاز خاص یا تبعیضی در برابر قانون برابر باشند. بدین سبب نیز تحقق جدایی دین و دولت از نیازهای مبرم جامعه ایران است و این جدایی باید بنا به موازین قانونی تضمین گردد تا شخصیت‌های اجتماعی و مسئولان سیاسی به جای کوشش برای تحقق باورهای مذهبی و خواسته‌های ایدئولوژیک، تنها منافع ملی و بهبود واقعی ایران را در نظر داشته باشند.

برخلاف تصور شایع، جوامع دینی نه بر مدار عقاید مذهبی، بلکه بر اشتراک هویت و آرزو استوارند؛ هیچ دو فردی را نمی‌توان یافت که از باورهای یکسان برخوردار باشند، زیرا باورها بر خلاف گزاره‌های علمی، از احساسات و وابستگی‌های عاطفی برمی‌آیند و خواسته‌های اجتماعی و سیاسی بیشتر از خردورزی ناشی

می‌شوند .

در واقع نیز راهکارها و تدابیر برای بهبود اوضاع اجتماعی و سیاسی تنها با تکیه بر خردورزی و دوری از غوغاگری عملی است و از آنجا که خردورزی و مسالمت‌جویی همزاد یکدیگرند، تنها با مسالمت‌جویی و مهرورزی می‌توان به پیشرفت اجتماعی دست یافت. برعکس، با خشونت، خونریزی و پرخاشگری دستاوردهای موجود نیز از میان خواهد رفت و جامعه به جولانگاه زورمندان و زرسالاران بدل می‌گردد.

بنا بر این پیش‌شرط هرگونه پیشرفت و بهبود، «سلامت اخلاقی» بر پایه‌ی راستی در گفتار و درستی در رفتار است، تا آن حد که در دوران سلطه‌ی ظلمت، راستی گفتار و درستی رفتار را ویژگی انقلابی دانسته‌اند. بدین سبب در دیدگاه بهائی، کوشش در راه پرورش و آموزش مدرن مهم‌ترین و میهن‌دوستانه‌ترین خدماتها است. در این میان پرورش به رفتار نیک ارزشمندتر از آموزش است و از آنجا که در درجه‌ی نخست مادران پرورند، آیندگان هستند، هرچه جایگاه زنان والاتر و آگاهی آنان بالاتر باشد، درهای آینده‌ای بهتر به روی جامعه گشوده خواهد بود.

بزرگ‌ترین سرمایه‌ی جوامع پیشرفته شهروندانی آگاه، مسئولیت‌پذیر و قانون‌مدار است و رشد چنین شهروندانی فقط در جامعه‌ای برخوردار از امنیت حقوقی و آزادی‌های خدشه‌ناپذیر میسر است. بدین سبب تضمین حقوق شهروندی چنان‌که در کشورهای پیشرفته تحقق یافته و نظارت نهادهای مستقل بر رعایت آن، نمایانگر رشد مدنی و سلامت اجتماعی است. برای تحقق چنین زیربنایی، به قراردادی اجتماعی به صورت «قانون اساسی» نیاز است، که هم شهروندان و نهادهای کشوری بدان پایبند باشند.

واقعیت این است که جوامع پیشرفته امروز در سده‌های پیش گام در راه پیشرفت گذاشته، در علم و هنر از دیگر جهانیان پیشی گرفتند. از اینرو شایسته است که از آنچه آنان دارند و به کار ما می‌آید

بیاموزیم. از سوی دیگر ایران بر گذشته‌های سرافراز می‌نگرد و در طول هزاره‌ها تکامل فرهنگ شهرنشینی به گوهرهای اخلاقی و انسانی بسیاری دست یافته که با بازیافت آنها پرورش شهروندانی با ویژگی‌های مدرن آسان‌تر خواهد بود.

بزرگ‌ترین دستاورد بشریت شیو [کشورداری دمکراتیک است که در سه سد گذشته به وسیله بزرگ‌ترین اندیشمندان در جوانب گوناگون با هماهنگی دانش و خرد فزاینده تکامل یافته است. دمکراسی تنها نظام سیاسی - اجتماعی است که در سایه آن جامعه به امنیت، رفاه و شکوفایی دست می‌یابد. تفکیک قوای سه‌گانه و تضمین استقلال قوا قضاییه از جمله ویژگی‌های دمکراسی است، که بنیان آن بر مشارکت مسئولان شهروندان استوار است.

امتیاز بزرگ دمکراسی این است که با تحقق خودگردانی دمکراتیک در همه سطوح به اختلافات قومی، زبانی و مذهبی... پایان می‌دهد، همچنان‌که در سیاست خارجی نیز از راه دوستی و داد و ستد با هم دیگر ملت‌ها راه پیشرفت همه‌جانبه کشور فراهم می‌شود.

آرزوی مشترک بهاییان تحقق وحدت بشر و همزیستی مسالمت‌آمیز در سراسر گیتی است و تحقق این آرزوی دیرپا نیز در گرو یگانگی انسان و رای گوناگونی فرهنگی و گسترش دمکراسی در سراسر دنیا است؛ زیرا تنها کشورهای دمکراتیک می‌توانند در خدمت شهروندان به صلح پایدار میان خود دست یابند.

اما تا نیل به این هدف والا، منافع اقتصادی روابط میان کشورها را تعیین می‌کنند و بنا بر این ایران به حکومتی نیاز دارد که با استفاد [خدمندانه از منابع مادی و معنوی خود به شتاب بر عقبماندگی ناشایست کنونی غلبه نماید. وانگهی مادامی که دنیا از کشورهای تشکیل شده است، خدمت به جامعه بشری تنها در چهارچوب ملی ممکن است و بدین سبب نیز خدمت به منافع ملی باید والاترین وظیفه هر ایرانی در هر مقام و مسئولیت شناخته شود.

تاریخ سه سد گذشته نشان داده است که منافع اقتصادی از یکسو به شدیدترین برخوردها در سطح کشوری و جهانی انجامیده و از سوی دیگر رشد «اقتصاد آزاد» و استفاده از ابتکارات فردی و پیشرفت علم و فن، امنیت و رفاه ستایش‌انگیزی را برای بخش بزرگی از بشریت فراهم ساخته است. بدین سبب هماهنگی انباشت سرمایه به هدف سرمایه‌گذاری تولیدی با تأمین رفاه هرچه بهتر برای زحمتکشان بزرگ‌ترین هدف هر حکومت ملی است که با تکیه بر زمین سیستم آموزشی پیشرفته و حفظ محیط زیست، سرزمین سرشار از مواهب ایران را به پاره‌ای از بهشت بدل خواهد کرد. بهایبان به چنین آیند درخشانی برای ایران باور دارند و همچون گذشته از هیچ‌گونه همکاری و کوشش برای نیل به آن فروگذار نخواهند کرد.

بر این بنیان و به ویژه با توجه به پیامدهای سقوط فرهنگی ایران، نه تنها بازسازی اعتماد ملی، بلکه کوشش فرهیختگان در راستای بهبود اخلاق اجتماعی و گسترش قانونمداری باید از اهداف فوری «رستاخیزی فرهنگی» به شمار آید، تا در مدتی کوتاه جامعه ایران در خانواده جهانی به هویتی سرافراز دست یابد و به پیشرفت دانش و هنر به جایگاه شایسته خود به عنوان یکی از مهدهای تمدن بشری بازگردد.

در عین حال فراتر از تأمین حقوق و آزادی‌های فردی، باید تدابیری اندیشیده شود که برای همیشه از بازگشت خودکامگی به میهن‌مان پیشگیری گردد. بر این مبنا در پیریزی حکومت آیند ایران نمی‌توان از هیچ‌گونه نهادی که به ثبات اجتماعی و دوام دمکراسی کمک می‌کند چشم‌پوشی کرد. برای نیل به این هدف نیز نمی‌توان دستاوردهای تاریخی گذشتگان را نادیده گرفت. دو دستاورد بزرگ ایرانیان در درازای تکامل شهرنشینی یکی «خودگردانی ایالتی» است و دیگر «پادشاهی انتخابی» به عنوان نماد یکپارچگی ملی. اولی را می‌توان پیش‌درآمد دمکراسی دانست و دومی را نماد رایزنی خردمندان.

از اینرو به هدف تأمین ثبات سیاسی ضروری می‌نماید که نظام حکومتی آینده بر دو پایه «شایسته‌سالاری سیاسی» و «نخبه‌پروری فرهنگی» استوار گردد؛ بدین صورت که:

1) با انتخابات دمکراتیک، شایسته‌ترین افراد در «مجلس ملی» گرد آیند و بعنوان نمایندگان ملت با انتخاب شایسته‌ترین شخصیت به ریاست قوه مجریه، سرنوشت سیاسی کشور را در چهارچوب «دمکراسی پارلمانی» به شکل انحصاری در دست گیرند.

2) بدین هدف که خردورزی بر جامعه حاکم گردد، «مجلس مهان» با شرکت بزرگان دانش و هنر برگزیده شود تا به عنوان وجدان آگاه جامعه با خرد جمعی برای غلبه بر نارسایی‌ها رایزنی کند. بدین تدبیر هم از خدشه‌دار گشتن دمکراسی از سوی صاحبان زر و زور پیشگیری خواهد شد و هم سرانجام، روشنفکری و خردمندی در کانون زندگی ایرانیان جای خواهد گرفت. مجلس مهان از میان خود شایسته‌ترین فرد را به عنوان «پادشاه» برمی‌گزیند که وظیفه خطیر پاسداری از شوکت تاریخی و همبستگی ملی بر عهده او خواهد بود.

استواری این دو پایه پشتوانه ثبات دمکراتیک و رشد جامعه به سوی بازیافت هویتی سرافراز و پیشرفته خواهد بود.

با روشن شدن خواسته‌ها و آرزوهای بهائیان، می‌توان انتظار داشت که دیگر گروه‌های اجتماعی به ویژه پیروان دین‌های ایرانی و جریانات فرهنگی نیز پیشنهادها و آرزوهای خود را برای ایران آینده بیان کنند تا اشتراک آرزو در میان ایران‌دوستان به همبستگی و همگامی دامن زند.